

خانواده شهدای مدافع حرم در گفت‌وگو با «جوان» از خاطرات و حال و هوای خود پس از شهادت حاج‌قاسم می‌گویند

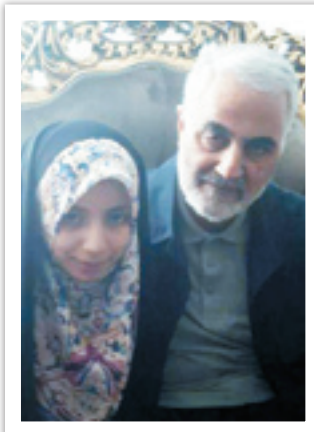
## مرهم خانواده شهدای مدافع حرم بود

صغری خیل‌فرهنگ

خبر کوتاه بود و جانسوز، خون‌مالک بر زمین ریخت؛ حاج‌قاسم سلیمانی شهید شد. حال و هوای این روزهای خانواده شهدای مدافع حرم را نمی‌شود وصف کرد. بسیاری از آنها در خانه هیئت عزای تشکیل داده‌اند و گویی بار دیگر پدر، فرزند و برادرشان را از دست داده باشند در غم از دست دادن سپهبد شهید قاسم سلیمانی به سوگ نشسته‌اند. این روزها گویی فرزندان شهدا بار دیگر یتیم شده‌اند و داغ دل شهدایشان برایشان تازه شده است. سال‌ها بود که حضور حاج‌قاسم التیام‌بخش درد دوری و دل‌تنگی پدران‌شان بود و حالا دیگر همان را هم ندارند. دشمن اما وقتی حاج‌قاسم سلیمانی را به شهادت می‌رساند نمی‌داندست که «شهید سلیمانی» به مراتب قوی‌تر از «سردار سلیمانی» است. فرزندان شهیدی که این روزها سیه‌پوش و عزادار شهادت حاج‌قاسم سلیمانی‌اند همان‌هایی هستند که وعده آزادی قدس را محقق خواهند کرد. برای دیدن و شنیدن حال و هوای خانواده شهدای مدافع حرم به سراغ‌شان رفتیم. خانواده‌هایی که شاید بتواند و حال روحی مناسبی نداشتند اما از سردار حاج‌قاسم سلیمانی برایمان روایت کردند. خانواده‌های شهید حمزه کاظمی و شهید اکبر ملک‌شاهی از لحظاتی که فرزندان‌شان با سردار دیدار کردند گفتند و همسر شهید پویا ایزدی که این روزها دخترش ریحانه در حسرت نوازش حاج‌قاسم به غم نشسته است هم برایمان صحبت کرد.

همسر شهید مدافع حرم حمزه کاظمی

### انگشتی که حاج‌قاسم هدیه داد



شهید حمزه کاظمی متولد اول شهریور ۱۳۴۸ بود که در ۲۵ بهمن ۱۳۹۴ به شهادت رسید. از ایشان دو یادگار مانده است.

معصومه غلامی همسر شهید در مورد تصویر منتشر شده از دخترش لیلا و حاج‌قاسم سلیمانی و ماجرای روز دیدار شهید با دخترش می‌گوید: دخترم لیلا خیلی دوست داشت حاج‌قاسم را از نزدیک زیارت کند. برای همین به دختر ایشان زینب‌خانم پیام فرستاد که می‌خواهم پدرتان را ببینم. زینب‌خانم هم خواسته لیلا را به حاج‌قاسم منتقل کرد.

فروردین ۹۷ بود که حاج‌قاسم همزمان با ولادت امام علی (ع) به خانه ما آمدند. لیلا به قدری خوشحال بود که در پوست خودش نمی‌گنجید. لیلا کنار حاجی نشست و با هم به آرامی صحبت کردند. صحبت‌هایی از جشن پدر و دختری، حرف‌هایی بین ایشان و دخترم رو و بدل شد. گاهی می‌دیدم که سردار انگ‌های دخترم لیلا را با دست‌ش پاک می‌کند. یاد آن لحظات من را آزار می‌دهد. در لحظات

شهادتش می‌گوید: «وقتی به لیلا می‌گویم تو باید صحبت کنی، مگر خود حاج‌قاسم به تو نگفت بعد از شهادتم می‌توانی آن حرف‌ها را باز گو کنی، می‌گوید: نه من نمی‌توانم حرف بزیم. واقعا فکر می‌کند بار دیگر پدرش شهید شده است. همان حال و هوای روزهایی را دارد که پدرش شهید شده بود. با شهادت حاج‌قاسم همه آن روزها برای ما تکرار شد.»



آخر دیدار، حاج‌قاسم گفت لیلاجان من این حرف‌ها را که با شما در میان گذاشتم تا زمان حیاتم با کسی بازگو نکن. این صحبت‌ها باید مانند یک راز بین من و دخترم لیلا بماند. برای همین لیلا هیچ وقت از صحبت‌های آن روز حاج‌قاسم به ما چیزی شهادت نداد.

همسر شهید از قرار حاج‌قاسم با لیلا بعد از

همسر شهید پویا ایزدی

### حسرت نوازش پدرانه حاج‌قاسم بر سر دخترم



خانم رجبی همسر شهید پویا ایزدی در ابتدا از لقب «سالار» که همسرش به حاج‌قاسم داده بود می‌گوید: «آقا پویا همیشه وقتی اسم سردار می‌آمد می‌گفت «سالار». سردار را خیلی دوست داشت و با این لقب صداش می‌کرد. بعد از شهادت ایشان هم سردار را یک بار در یک برنامه و از فاصله دور دیدم. آن روز خیلی دوست داشتم به ایشان نزدیک شوم اما به خاطر این ازدحام جمعیت خانواده شهدا نتوانستم خیلی به خاطر این ازدحام، نگران بودم که اتفاقی برایش نیفتد. ریحانه خیلی سردار را دوست دارد، ریحانه گریه می‌کرد که می‌خواهم بروم بغلش کنم، مگر نمی‌گویند که فرمانده بابا پویا بود؟ من دوست دارم بروم بغلش کنم اما هر قدر تلاش کردم نتوانستم. تا نیم متری سردار هم رسیدیم ولی نشد که نشد. حسرت آغوش پدرانه حاج‌قاسم در دل ریحانه ماند، برای همین من به دخترم قبول دادم و گفتم پیگیری می‌کنم که حتماً سردار را ببینم. گفتم من این قول را به تو می‌دهم که ایشان را در آغوش بگیرم. همیشه به دنبال این بودم و این قول را در ذهنم مرور می‌کردم که خبر شهادت سردار سلیمانی رسید.»



ریحانه گریه می‌کرد که می‌خواهم بروم سردار را بغل کنم، مگر نمی‌گویند که فرمانده بابا پویا بود؟ هر قدر تلاش کردیم نشد. تا نیم متری سردار از هم رسیدیم ولی نشد که نشد. حسرت آغوش پدرانه حاج‌قاسم در دل ریحانه ماند



ریحانه گریه می‌کرد که می‌خواهم بروم سردار را بغل کنم، مگر نمی‌گویند که فرمانده بابا پویا بود؟ هر قدر تلاش کردیم نشد. تا نیم متری سردار از هم رسیدیم ولی نشد که نشد. حسرت آغوش پدرانه حاج‌قاسم در دل ریحانه ماند

ریحانه گریه می‌کرد که می‌خواهم بروم سردار را بغل کنم، مگر نمی‌گویند که فرمانده بابا پویا بود؟ هر قدر تلاش کردیم نشد. تا نیم متری سردار از هم رسیدیم ولی نشد که نشد. حسرت آغوش پدرانه حاج‌قاسم در دل ریحانه ماند

همسر شهید مدافع حرم اکبر ملک‌شاهی

### ریحانه حلما می‌دانست حاج‌قاسم شهید می‌شود

زهره‌دلیلی همسر شهید ملک‌شاهی هم از ماجرای جالب تصویر دخترش ریحانه حلما با حاج‌قاسم برایمان روایت می‌کند: «سال گذشته در فصل زمستان، خانواده شهدای مدافع حرم با رهبری دیدار داشتند، ما هم از کرمانشاه به تهران آمدیم. قرار بود حاج‌قاسم به محل استقرار ما بیاید و با خانواده‌ها دیدار کرده و صحبت کند اما به قدری شلوغ بود که طبق وعده قبلی سردار نتوانست خانواده‌ها را یک به یک ببیند. من هم مشکلی داشتم که باید با سردار مطرح می‌کردم. شلوغی اجازه نداد من ایشان را ببینم. گفتند ایشان باید برود و وقت ندارد. من هم باید حرف‌هایم را می‌زدم، با سرعت به دنبال حاج‌قاسم رفتم. درهای سالن را بستند که کسی نرود. من با زور از میان در به دنبال ایشان رفتم. بعد دیدم آقایان اطراف حاج‌قاسم را گرفته‌اند، با خودم گفتم خب من که نمی‌توانم بین این همه نامحرم بیایم و صلاح بر این نیست، برای همین ایشان را صدا زدم و گفتم: «سردار تو را به فاطمه زهرا (س) صبر کنی، برگردید نگاه کنید من با شما کار دارم.» سردار به محض شنیدن صدای من ایستاد و جمعیتی که دنبال ایشان بودند هم ایستادند. متوجه شدم ایشان



### ریحانه قبل از خواب از من قول گرفت که حتماً محافظ‌های حاج‌قاسم آدم‌های قوی هستند و وقتی مطمئن شدم، خوابیدم. که از خواب بیدار شدم، خیلی بهت‌زده بودم، در کانال‌ها خواندم که سردار سلیمانی شهید شده است

سردار گفتند. متوجه شدم ایشان صدامی من را شنیده‌اند. سردار گفتند بروید کنار، آمد نزدیک‌تر و به من گفت شما من را صدا کردید؟ گفتم بله! آقایان اجازه نمی‌دهند من بیایم جلو حرف بزنم. سردار به آقایان گفت بروید کنار و سپس گفت حرف‌تان را بگویید. حاج‌قاسم سلیمانی هم شهید شد و رفت پیش بابا پویا. ریحانه سرش را کرده بود زود پتو. گفت مامان مگر به من قول ندادی که می‌رویم و می‌ببینیم؟ گفتم مامان دیدمش در دست‌های من و با خودم گفتم اقدام کردی؟ گفتم بله!

خبر خاصی باشد یا از طرف پدرش تأییداتی دارد چون ریحانه مکاشفات می‌دارد. از این رو من خیلی آرام و خوب به او پاسخ دادم. از حضور حاج‌قاسم در جنگ تا امروز جبهه مقاومت را برایش صحبت کردم. از جان‌بازی چشم و دست‌های حاجی هم از من سؤال کرد. قبل از خواب هم از من قول گرفت که حتماً محافظ‌های حاج‌قاسم آدم‌های قوی هستند وقتی مطمئن شد، خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم، متوجه شهادت سردار سلیمانی شدم. خیلی بهت‌زده بودم، در کانال‌ها خواندم شهید شده است. از ساعت ۶ و نیم تا ساعت ۸ آرام و آرام انگ‌ریختم و حتی تلویزیون روشن نکردم، با آن حرف‌ها که شب قبلش زده بود زود نگران شدم. در گروه‌ها همسران شهدا همه ابراز ناراحتی می‌کردند. ساعت ۸ صبح ریحانه از خواب بیدار شد. تا چشمش از من افتاد که رو به قبله نشسته بودم پرسید اتفاقی افتاده؟ گفتم؟ گفتم چه اتفاقی؟! گفت من می‌دانم، پدر آمد به من گفت اتفاقی افتاده است. برو تا مصادرت به تو بگویم! آمد بلغم و فشردمش به روی سینه و گفتم پیاپی من خبر را به تو بدهم. گفتم حاج‌قاسم رفت پیش پدرت. گفت شهید شده؟ مگر نگفتی محافظ‌هایش مراقیب هستند؟ گفتم یک جور شهیدش کردند ریحانه را امضا کرد و رفت.»

همسر شهید از شنیدن خبر شهادت حاج‌قاسم می‌گوید: «شب جمعه گویا به ریحانه الهام شده بود که قرار است سردار شهید شود. با ریحانه پنج‌شنبه به مراسم دعای کمیل



روزنامه جوان | شماره ۵۸۳۹



همسر شهید مدافع حرم اکبر ملک‌شاهی

### ریحانه حلما می‌دانست حاج‌قاسم شهید می‌شود

زهره‌دلیلی همسر شهید ملک‌شاهی هم از ماجرای جالب تصویر دخترش ریحانه حلما با حاج‌قاسم برایمان روایت می‌کند: «سال گذشته در فصل زمستان، خانواده شهدای مدافع حرم با رهبری دیدار داشتند، ما هم از کرمانشاه به تهران آمدیم. قرار بود حاج‌قاسم به محل استقرار ما بیاید و با خانواده‌ها دیدار کرده و صحبت کند اما به قدری شلوغ بود که طبق وعده قبلی سردار نتوانست خانواده‌ها را یک به یک ببیند. من هم مشکلی داشتم که باید با سردار مطرح می‌کردم. شلوغی اجازه نداد من ایشان را ببینم. گفتند ایشان باید برود و وقت ندارد. من هم باید حرف‌هایم را می‌زدم، با سرعت به دنبال حاج‌قاسم رفتم. درهای سالن را بستند که کسی نرود. من با زور از میان در به دنبال ایشان رفتم. بعد دیدم آقایان اطراف حاج‌قاسم را گرفته‌اند، با خودم گفتم خب من که نمی‌توانم بین این همه نامحرم بیایم و صلاح بر این نیست، برای همین ایشان را صدا زدم و گفتم: «سردار تو را به فاطمه زهرا (س) صبر کنی، برگردید نگاه کنید من با شما کار دارم.» سردار به محض شنیدن صدای من ایستاد و جمعیتی که دنبال ایشان بودند هم ایستادند. متوجه شدم ایشان



### ریحانه قبل از خواب از من قول گرفت که حتماً محافظ‌های حاج‌قاسم آدم‌های قوی هستند و وقتی مطمئن شدم، خوابیدم. که از خواب بیدار شدم، خیلی بهت‌زده بودم، در کانال‌ها خواندم که سردار سلیمانی شهید شده است

سردار گفتند. متوجه شدم ایشان صدامی من را شنیده‌اند. سردار گفتند بروید کنار، آمد نزدیک‌تر و به من گفت شما من را صدا کردید؟ گفتم بله! آقایان اجازه نمی‌دهند من بیایم جلو حرف بزنم. سردار به آقایان گفت بروید کنار و سپس گفت حرف‌تان را بگویید. حاج‌قاسم سلیمانی هم شهید شد و رفت پیش بابا پویا. ریحانه سرش را کرده بود زود پتو. گفت مامان مگر به من قول ندادی که می‌رویم و می‌ببینیم؟ گفتم مامان دیدمش در دست‌های من و با خودم گفتم اقدام کردی؟ گفتم بله!

خبر خاصی باشد یا از طرف پدرش تأییداتی دارد چون ریحانه مکاشفات می‌دارد. از این رو من خیلی آرام و خوب به او پاسخ دادم. از حضور حاج‌قاسم در جنگ تا امروز جبهه مقاومت را برایش صحبت کردم. از جان‌بازی چشم و دست‌های حاجی هم از من سؤال کرد. قبل از خواب هم از من قول گرفت که حتماً محافظ‌های حاج‌قاسم آدم‌های قوی هستند وقتی مطمئن شد، خوابیدم. صبح که از خواب بیدار شدم، متوجه شهادت سردار سلیمانی شدم. خیلی بهت‌زده بودم، در کانال‌ها خواندم شهید شده است. از ساعت ۶ و نیم تا ساعت ۸ آرام و آرام انگ‌ریختم و حتی تلویزیون روشن نکردم، با آن حرف‌ها که شب قبلش زده بود زود نگران شدم. در گروه‌ها همسران شهدا همه ابراز ناراحتی می‌کردند. ساعت ۸ صبح ریحانه از خواب بیدار شد. تا چشمش از من افتاد که رو به قبله نشسته بودم پرسید اتفاقی افتاده؟ گفتم؟ گفتم چه اتفاقی؟! گفت من می‌دانم، پدر آمد به من گفت اتفاقی افتاده است. برو تا مصادرت به تو بگویم! آمد بلغم و فشردمش به روی سینه و گفتم پیاپی من خبر را به تو بدهم. گفتم حاج‌قاسم رفت پیش پدرت. گفت شهید شده؟ مگر نگفتی محافظ‌هایش مراقیب هستند؟ گفتم یک جور شهیدش کردند ریحانه را امضا کرد و رفت.»

همسر شهید از شنیدن خبر شهادت حاج‌قاسم می‌گوید: «شب جمعه گویا به ریحانه الهام شده بود که قرار است سردار شهید شود. با ریحانه پنج‌شنبه به مراسم دعای کمیل

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۵۸۳۹

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۹	۶								
۶	۱	۵							
		۷	۳						
۱	۷	۳							
			۴	۱	۲				
						۶	۸		
							۹	۵	
						۵	۲	۱	۹
									۲
						۳	۷		

### جدول سودوکو

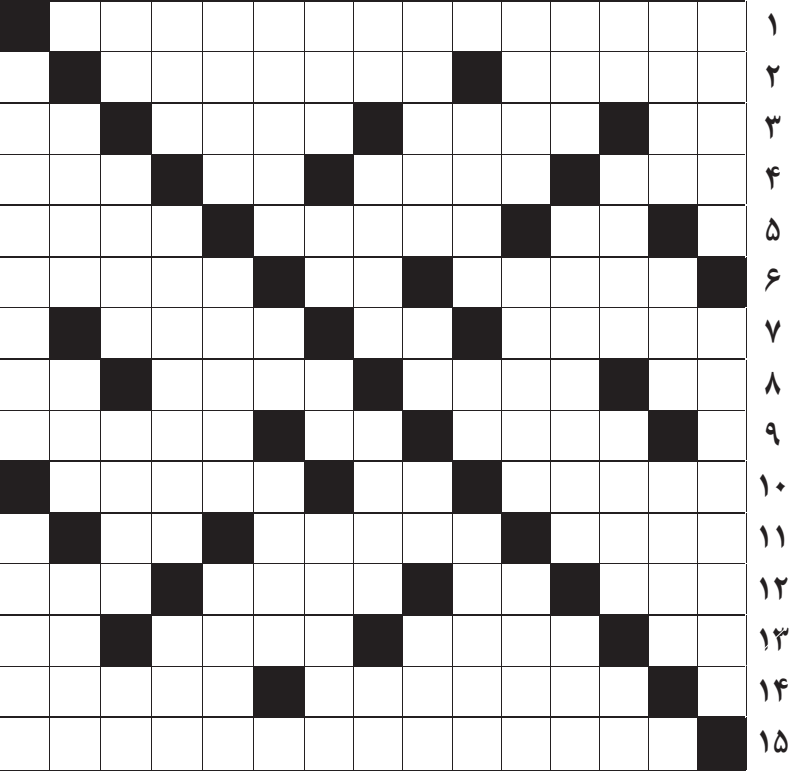
ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

### جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۳۸

ب	د	ص	و	ی	ه	ز	ح	ط	ث
ل	م	ن	س	ج	ع	ی	و	ن	ب
ک	ز	ح	ط	ث	ب	ی	و	ن	ب
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ز	ح	ط	ث	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ک	ز	ح	ط	ث	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و
ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و	ن	ب	ی	و



۱- ضد آسان- نوعی حساب و کتاب ■ ۲- قایق مسابقه‌ای- گوسفند ماده- رود ارس ■ ۳- تپه و پشته- زغال- استفاده زیاد از آن در غذا باعث بیماری فشار خون می‌شود- چسبناک ■ ۴- سختی- نمایش توأم با موسیقی و آواز- درس خوانده ■ ۵- آهن‌ریا- کلکلم راع و کلکلم ... عن زعیتته- صدای ریزش آب ■ ۶- حرکتی در ژیمناستیک- خشکی- شهادت ■ ۷- خستسته- مکان- هنر پیشه می‌گیرد- میلیون در صنعت برق ■ ۸- گشاده- سبزی ساد- قصاب- سرخ کمرنگ ■ ۹- سارق- ناپسند- کافی- ماکت فرهنگستان ■ ۱۰- اساسی- اصولی- بوی ماندگی- ستاره‌ای نورانی در آسمان جنوبی ■ ۱۱- خبرگزاری سوریه- سرپرستار- پوشاننده عیب ■ ۱۲- فیس و افاده- پرندهای شبیه مرغابی- غزال ■ ۱۳- صنم- ۲۸ گرم- پشت سر هم- آفت نباتی ■ ۱۴- زنجبیل شامی- رگ گردن- ضد انگلیسی ■ ۱۵- هدایت کردن تمرینات ورزش باستانی- بخش منفجر شونده موшок